

بررسی علل عدم شکل‌گیری یک همگرایی پویا و پایا در آسیای مرکزی

دکتر عبدالرضا فرجی‌راد* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

سهیل خیری - دانشجوی کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین‌الملل

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰

چکیده

فروپاشی شوروی که قلمرو وسیعی را شکل داده بود، تغییرات مهمی در نقشه ژئوپلیتیک جهان ایجاد کرد که از جمله آن شکل‌گیری منطقه آسیای مرکزی بود که قبل از آن در حوزه داخلی شوروی قرار داشت و توجهی به آن نمی‌شد. این منطقه حساس که خود در منطقه وسیع‌تر و ژئواستراتژیک اوراسیا قرار دارد، برای ایران نیز جایگاهی بالا از لحاظ ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئواستراتژیک دارد و پیوند ایران با این منطقه از طریق ترکمنستان که یکی از کشورهای این منطقه است صورت می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان یک بازیگر مهم در منطقه حضور داشته باشد و حضور بازیگران فرامنطقه‌ای و عدم ثبات در این منطقه می‌تواند بر امنیت و منافع ایران نیز تأثیر بگذارد. اما نکته‌ای که توجه بسیاری را به این منطقه جلب کرده است این مسئله می‌باشد که چرا بعد از گذشت بیش از بیست سال از استقلال این کشورها، آنها هنوز نتوانسته‌اند به یک همگرایی مؤثر و موفق دست یابند و نشانه‌ای هم از آن برای آینده‌ای نزدیک یافت نمی‌شود. به‌نظر می‌رسد مهمترین این دلایل را باید در دو دسته از موانع داخلی یا منطقه‌ای و خارجی یا فرامنطقه‌ای جستجو کرد. عواملی که در کنار یکدیگر مانع آن شده‌اند که پنج کشور این منطقه حساس که از ذخایر بالای انرژی نیز برخوردار می‌باشند، بتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری داشته باشند. این عوامل شامل؛ ماهیت همبستگی کشورها (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)، ماهیت ارتباطات کشورها، سطح قدرت آنها، ساختار روابط کشورها و بازیگران فرامنطقه‌ای حاضر در میدان شطرنج بازی منطقه می‌شود. مجموعه این عوامل سبب شده که کشورهای منطقه نتوانند به یک همگرایی مناسب و کارآمد برسند که فقدان این امر موجب کاهش توان آنها در چانه‌زنی‌های سیاسی، ناتوانی‌های اقتصادی و ... شده است.

واژه‌های کلیدی: آسیای مرکزی، همگرایی، واگرایی، رژیم‌های غیردموکراتیک، بازیگران فرامنطقه‌ای.

۱- مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث تغییرات شگرفی در نقشه ژئوپلیتیک جهان شد و موجب گردید که مناطق و کشورهایی که قبلاً جز حکومت شوروی بودند با مستقل شدن در سال ۱۹۹۱ شگفتی جهانیان را در آشنایی با این کشورها باعث شوند.

کشورهای مستقل شده از این حکومت یا قلمرو وسیع را با ید در سه حوزه اصلی جای داد که عبارتند از: آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و اروپای شرقی که این نوشتار قصد بررسی یکی از این مناطق یعنی آسیای مرکزی که در شرق دریای خزر جای دارد و منطقه‌ای که از طریق ترکمنستان با ایران نیز مرز مشترک داشته و نزدیکی‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی زیادی میان آنها وجود دارد را دارد. این بررسی از این حیث صورت می‌گیرد که چرا با گذشت بیش از بیست سال از استقلال این کشورها و با وجود نیازهای مشترک و نزدیکی‌های فرهنگی و حتی اقتصادی و سیاسی هنوز یک همگرایی پویا و پایا در این منطقه از جهان که کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان را شامل می‌شود شکل نگرفته است؟ این سؤال به دلیل نزدیکی این منطقه به ایران اهمیت بسیار بالایی دارد بویژه اینکه به این منطقه از حیث همگرایی، به صورت مستقل بسیار کم پرداخته شده است و اگر هم مقاله، گزارش یا کتابی وجود داشته باشد در بطن موضوع همگرایی در اکو به این منطقه نیز پرداخته شده است. اما بررسی مستقل این منطقه فارغ از سازمان همکاری اکو اهمیت فراوانی دارد، به دلایلی چون؛ همسایگی سرزمینی با ایران، نیاز این کشورها به مسیر ارتباطی با جهان که بهترین آن مسیر جنوبی یعنی ایران است، وجود ذخایر بالای انرژی، پتانسیل‌های بالای همکاری بین ایران و کشورهای منطقه، حضور بازیگران فرامنطقه‌ای که استراتژی «همه چیز منهای ایران» را در این منطقه پیگیری می‌کنند و چندین علت دیگر که توجه به این منطقه را برای منافع جمهوری اسلامی ایران بسیار حیاتی می‌سازد.

فرضیه اصلی این پژوهش برای پاسخ‌گویی به این سؤال مهم آن است که باید این فقدان را در این منطقه در دو دسته از عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که بر اساس تلفیقی از نظریه کانتوری - اشپیگل و متغیرهای جوزف نای که در بخش بعد به آنها اشاره می‌شود، جستجو

کرد که عبارتند از:

- الف) ماهیت و میزان همبستگی در سه زمینه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛
- ب) سطح بندی قدرت کشورها؛
- ج) ماهیت ارتباطات؛
- د) ساختار روابط؛
- ه) بازیگران فرامنطقه‌ای.

بر این اساس در ساختار بندی این نوشتار ابتدا مباحث نظری همگرایی به شکلی مختصر بررسی خواهد شد که در این بین به نظریه کانتوری و اشیپگل، متغیرهای چهارگانه لازم برای همگرایی از دید جوزف نای توجه بیشتری می‌شود. سپس آسیای مرکزی از حیث تعریف جغرافیایی، جایگاهش در نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد و در دو بخش پایانی که در حقیقت بدنه اصلی این مقاله است ابتدا مسائل و موانع همگرایی بررسی شده و سپس به نقش بازیگران فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی پرداخته می‌شود.

۲- روش تحقیق

روش تحقیق مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی بوده و برای جمع‌آوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای، اسنادی و اینترنتی استفاده شده است و سعی گردید که حتی‌الامکان از منابع به روز و با ارجاع بیشتر استفاده شود و در بخش نظری نیز سعی بر آن شد تا با رجوع به منابع اصلی و نه ترجمه آنها بتوان پایه تحلیلی و نظری مستحکم‌تری را فراهم آورد.

۳- مباحث نظری

۳-۱- نظریات همگرایی

در باب همگرایی تعاریف مختلفی وجود دارد؛ عبدالعلی قوام همگرایی را فرایندی می‌داند که طی آن واحدهای سیاسی به‌طور داوطلبانه از اِعمال اقتدار تام خویش برای رسیدن به هدف‌های مشترک صرف‌نظر کرده، از یک قدرت فوق ملی پیروی می‌کنند (Ghavam, 1981).

222). هاس^۱ همگرایی را فرایندی می‌داند که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتقادات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که نهادهای این مرکز از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی را تحت پوشش خود می‌گیرند و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند (Haas, 1958: 16). هاس در کتاب بعدی خود که چند سال بعد نگاشته شد، نوشت: همگرایی منحصراً به فرایندی اشاره دارد که نظام بین‌الملل عینی و مشخص را به نظامی نه چندان مشخصی در آینده مبدل می‌کند (Haas, 1964: 22).

از نگاه آمیتای اتزیونی^۲ معیار سنجش میزان همگرایی را برخورداری جامعه سیاسی از کنترل مؤثر بر وسایل اعمال خشونت می‌داند که در این جامعه دارای یک مرکز تصمیم‌گیری می‌باشد و وظیفه پاداش و تنبیه را بر عهده دارد (Etzioni, 1965: 322).

لئون لیندبرگ^۳ از دیگر نظریه‌پردازان همگرایی، آن را فرایندی می‌داند که طی آن ملت‌ها از آرزو و قدرت هدایت مستقل سیاست خارجی و سیاست‌های داخلی عمده خود چشم‌پوشی کرده و در عوض می‌کوشند تا با اتخاذ تصمیم‌های مشترک دست بزنند یا اینکه وظیفه تصمیم‌گیری را به نهادهای مرکزی جدید تفویض کنند (Pishdad, 2004: 25).

همان‌گونه که از این تعاریف بر می‌آید با وجود اختلافاتی چون دانستن همگرایی به‌عنوان یک فرایند یا یک وضعیت اما یک نقطه مشترک در تمامی آنها می‌توان یافت و آن، چشم‌پوشی دولت‌ها از حدی از قدرت خود و تفویض آن به مقام‌های فوق ملی است. پس می‌توان همگرایی را در ساده‌ترین تعریف این‌گونه در نظر گرفت که؛ همگرایی شرایطی است که دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی فضای بین‌المللی حدی مورد توافق از قدرت خود را به یک نهاد فراملی واگذار می‌کنند.

در مورد همگرایی جریانات اصلی نظری روابط بین‌الملل نیز دیدگاه‌هایی خاص دارد. بر اساس نظریه رئالیسم، بازیگران اصلی فضای بین‌المللی دولت‌ها هستند که بر اساس خودیاری

1. Ernest Hass

2. Amitai Etzioni

3. Leon Lindberg

و اعتقاد به قدرت و ساختار آنارشیک بین‌الملل و غیرقابل اعتماد بودن دیگران، فعالیت می‌کنند. از نظر رئالیست‌ها، با آنکه کشورها گاهی با یکدیگر همکاری می‌کنند، این همکاری محدودیت‌های خاص خود را دارد و با منطق حاکم بر رقابت‌های امنیتی که هیچ اندازه همکاری نمی‌تواند آن را از بین ببرد محدود می‌شود. از نظر آنها صلح اصیل جهانی که در آن کشورها برای قدرت با یکدیگر رقابت نداشته باشند {همگرایی لزوماً به معنای صرف نظر کردن از بخشی از قدرت است} امکان پذیر نیست (Abdollahkhani, 2010: 26).

در کل باید اشاره کرد که در واقع‌گرایی (به معنای عام) با وجود مفاهیمی چون خودیاری، دولت‌محوری، اصالت بقا، تلاش برای کسب قدرت، موازنه قوا، نظام آنارشیک بین‌المللی، بی‌اعتمادی، توجه به دستاوردهای نسبی و از همه مهمتر غیرقابل گذشت بودن حاکمیت، نگاهی حاشیه‌ای و در بهترین حالت ابزاری به همگرایی دارد و در دیدگاه رئالیسم همگرایی اصالت به ذات ندارد.

بیشتر مفاهیم همگرایی در قالب نظریه لیبرالیسم و وجوه مختلف آن ارائه شده است به طوری که مهمترین نظریه پردازان همگرایی عموماً در قالب این نظریه، تئوری پردازی کرده‌اند که می‌توان به افرادی مانند؛ میترانی^۱، هاس، کارل دویچ^۲، جوزف نای^۳ و ... اشاره کرد.

در این بین میترانی که در قالب تئوری کارکردگرایی نظریه پردازی می‌کند بر اجتناب ناپذیر بودن همکاری میان دولت‌ها به علت مشکلات فراوان و ناتوانی سیاستمداران برای حل آنها تأکید دارد و بر این باور است که این امر زمینه همکاری در حوزه‌های دیگر را فراهم می‌آورد و این وضعیت قاعده بازی از حاصل جمع صفر را به حاصل جمع متغیر و بعضاً مثبت تغییر می‌دهد. وی در تحقق همگرایی به عوامل فنی تأکید دارد و عوامل انسانی را تابعی از آن می‌داند و در مجموع رمز تحقق همگرایی را توسعه یافته بودن جوامع، برجسته بودن نقش‌های فنی و شکل‌گیری نهادهای فراملی تخصصی و غیرسیاسی از طریق تعامل متخصصان غیرسیاسی فروملی و میزان قابل توجهی همفکری سیاسی می‌داند (Abdollahkhani, 2010:)

-
1. David Mitrany
 2. Karl Duetsch
 3. Joseph Nye

110-111). نظریه میترانی متضمن نوعی «انشعاب» است که طبق آن توسعه همکاری در یک حوزه فنی به ظهور رفتار مشابهی در سایر حوزه‌های فنی منجر می‌شود. همکاری کارکردی در یک بخش باعث می‌شود که ضرورت همکاری در بخش دیگر نیز احساس شود (Dougherty & Pfaltzgraff, 2004: 666-667). این نکته یعنی نیاز مشترک و تسری‌پذیری، از مفروضات تئوری کارکردگرایی در باب همگرایی است که میترانی شخص برجسته آن است. هاس بر خلاف میترانی همگرایی را سیاسی می‌داند و می‌گوید چنانچه رهبران روند همگرایی را به نفع خود یا جامعه ندانند مانع از وقوع آن می‌شوند. لذا همگرایی فرایندی است که طی آن رهبران سیاسی کشورهای مورد نظر متقاعد می‌شوند تا منافع خود را در چارچوب نهادهای فراملی تعقیب کنند و این وضعیت تا آنجا می‌تواند پیش رود که مرزهای ملی منسوخ گردد (Abdollahkhani, 2010: 111).

بر خلاف نظر هاس و میترانی که همگرایی را یک فرایند در نظر می‌گیرند، اتزیونی آن را یک وضعیت می‌داند، ادعا می‌کند که برخورداری از کنترل مؤثر بر وسایل اعمال خشونت یکی از معیارهای سنجش همگرایی است. چنین جامعه‌ای دارای یک مرکز تصمیم‌گیری است که به تخصیص منابع و پاداش‌ها پرداخته و برای اکثریت وسیع شهروندان دارای آگاهی سیاسی، کانون اصلی هویت سیاسی را تشکیل می‌دهد (Dougherty & Pfaltzgraff, 2004: 668).

بعد دیگر نظریات همگرایی را باید در چارچوب نظریه ارتباطات کارل دویچ دید. این رویکرد می‌کوشد تا فرایند همگرایی را بر اساس جریان مبادلات بین‌المللی مانند تجارت، جهانگردی، مکاتبات و مهاجرت بسنجد. بر اساس این رویکرد پیش‌بینی می‌شود که مبادلات نهایتاً به پیدایی «جوامع امنیتی» یا نظام‌های اجتماعی - سیاسی همگرا و یکپارچه‌ای منتهی شود. دویچ جوامع امنیتی را به دو دسته عمده تقسیم کرده است که عبارتند از؛ ادغام شده و تکرگرا (Duetsch & Nye, 1996: 895). که جوامع امنیتی ادغام شده که در آن واحدهای سیاسی مستقل قبلی دست به تشکیل واحدهای یگانه‌ای زده‌اند که از حکومت مشترکی برخوردار است و دیگر جوامع امنیتی تکرگرا که در آن هر یک از دولت‌ها استقلال حقوقی

خود را حفظ می‌کند (Dougherty & Pfaltzgraff, 2004: 672).

جوزف نای که در قالب نوکارکردگرایی نظریه‌پردازی می‌کند نوشته‌های خود را بر اساس مفاهیم «ساخت و کارهای فرایندی» و «ظرفیت همگرایی» استوار می‌کند. چارچوب نظری وی بر اساس نوعی رویکرد نوکارکردگرایانه مبتنی است که نسبت به رویکرد هاس یا میترانی از خصلت «اروپا محورانه» کمتری برخوردار است. بر همین اساس مفهوم‌پردازی نای به تجزیه و تحلیل شرایط لازم برای همگرایی بویژه با استفاده از تجارب اروپا و همچنین تجارب مناطق غیرغربی معطوف بوده است. و تا حدود زیادی به اصلاح مفاهیم «سیاسی شدن خود به خودی» و «تسری یا پیشروی افقی - عمودی» می‌پردازد (Dougherty & Pfaltzgraff, 2004: 681-682).

در مدل همگرایی نوکارکردگرایانه نای که در این نوشتار نیز مورد استفاده قرار گرفته است، برای تحقق همگرایی متغیرهای چهارگانه نیاز است که عبارتند از؛ تقارن یا برابری اقتصادی واحدها، مکمل بودن ارزش‌های نخبگان، کثرت‌گرایی و توانایی دولت‌های عضو برای سازگاری.

اما یکی از مهمترین نظریه‌هایی که در خصوص همگرایی که تاکنون بیان شده است و به‌عنوان پایه اصلی نظری این مقاله در کنار متغیرهای چهارگانه نای که به آنها اشاره شد مورد استفاده قرار گرفته است، چارچوب نظری کانتوری^۱ و اشپیگل^۲ است. این نظریه در دو دسته منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای عوامل همگرایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در عوامل خارجی حضور بازیگران فرامنطقه‌ای که با انگیزه‌ها و دلایل مختلف وارد صحنه بازی منطقه می‌شوند را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و در بعد منطقه‌ای چهار عامل را در نظر می‌گیرد:

الف) ماهیت و میزان انسجام: منظور اندازه مشابهت و نیز مکمل بودن دولت‌های منطقه در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و سازمانی است (در این مقاله وفاداری سازمانی به این علت که منظور آن این است که یک سازمان منطقه‌ای از لحاظ حد و مرز تا کجا با حد و مرز

1. Louis Cantori
2. Steven Spiegel

جغرافیایی منطقه مورد نظر انطباق دارد و با توجه به اینکه در این شرایط این نکته جوابگوی سؤال ما که چرا هنوز یک سازمان پویا شکل نگرفته است را نمی‌دهد، مد نظر این مقاله قرار ندارد).

ب) ماهیت ارتباطات: منظور میزان و ماهیت روابط کشورهای منطقه از جهت ارتباط شهروندان، رسانه‌ها، تبادل نظر نخبگان، ارتباط جاده‌ای و ریلی و گردشگری است.

ج) ساختار روابط: که در اینجا پتانسیل و سابقه روابط کشورها که می‌تواند حالاتی بین منفی و مثبت باشد.

د) سطح قدرت: سطح قدرت کشورهای واقع در یک منطقه جغرافیایی و وجود نابرابری‌های زیاد در این خصوص می‌تواند موجب بدبینی کشورها نسبت به یکدیگر شود (Cantori & Spiegel, 1970).

همان‌گونه که مشخص است هیچ نظریه‌ای هر چقدر هم کامل، نمی‌تواند تمامی شرایط را بویژه اگر مرتبط به فعالیت‌های انسانی باشد توضیح دهد به همین دلیل در این جستار سعی شده است تا نظریه کانتوری و اشپیگل در کنار متغیرهای جوزف نای و مسائل مشخص منطقه که باید خارج از این مفاهیم بحث شود مورد استفاده قرار بگیرد.

۲-۳- ماهیت آسیای مرکزی

اصطلاح آسیای مرکزی برای نخستین بار در سال ۱۸۴۳ توسط جغرافی‌دانی به نام الکساندر همبالت آلمانی به کار برده شد اما هنوز تعریف مورد اجماعی از منطقه این منطقه محصور در خشکی در بین دانشمندان روابط بین‌الملل ارائه نشده است. در دوره شوروی، تعریف دیگری از این اصطلاح وجود داشت. آنها عبارت آسیای مرکزی را برای سرزمین‌های شمال مغولستان، سین‌کیانگ و تبت به کار می‌بردند و اصطلاح آسیای میانه برای چهار جمهوری جنوبی شوروی شامل قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان استفاده می‌کردند (Talebifar & Paskiani, 2008: 6-7).

اما مورد اجماع‌ترین تعریف از آسیای مرکزی منطقه‌ای است که شامل پنج کشور؛

ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان می‌شود. که در شرق خزر، از جنوب به ایران و افغانستان از شمال به روسیه و از شرق به چین محدود می‌شود. از اهمیت آسیای مرکزی همین بس که در تقاطع استراتژیک دو قدرت هسته‌ای روسیه و چین و نقطه تلاقی روسیه و جهان اسلام قرار دارد. آسیای مرکزی مرز مشترک با افغانستان دارد که یک منبع عمده گسترش افراط‌گرایی است. از طرف دیگر آسیای مرکزی ناحیه‌ای است که دارای اهمیت بسیار زیاد برای اروپا، آمریکا، روسیه، چین و ایران است (Singh Roy, 2001: 55-57).

۴- یافته‌های تحقیق

اطلاعات جمع‌آوری شده برای پاسخ به سؤال اصلی مقاله در دو بخش ارائه می‌گردد که در ابتدا به موانع منطقه‌ای همگرایی و سپس به موانع فرامنطقه‌ای همگرایی در آسیای مرکزی پرداخته شده است.

۴-۱- موانع درون منطقه‌ای

همان‌گونه که در بخش نظری اشاره شد، بر اساس مدل کانتوری و اشیپگل برای بررسی همگرایی در یک منطقه باید به دو دسته عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توجه کرد که در مورد عوامل منطقه‌ای که در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چهار موضوع همبستگی و انسجام، ماهیت ارتباطات، ساختار روابط و سطح قدرت به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف: همبستگی و انسجام منطقه‌ای

در این متغیر سعی می‌شود تا سطح و میزان انسجام کشورهای یک منطقه که از ملزومات یک همگرایی موفق است از سه بُعد؛ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار بگیرد. همبستگی اجتماعی: در این بعد به عواملی چون؛ تاریخ، خط، زبان، مذهب و ... توجه می‌شود که این عوامل می‌تواند در درک و فهم متقابل مردم یک منطقه از یکدیگر بسیار تأثیرگذار باشد. خط و زبان یکی از پارامترهای همگرایی است، زیرا خط و زبان متفاوت می‌تواند

فهم و درک متفاوت و سخت‌تر شدن ارتباط را در پی داشته باشد اما این بدان معنا نیست که در صورت وجود تفاوت در آنها رسیدن به یک همگرایی کاری ناشدنی است که برای آن می‌توان اتحادیه اروپا را مثال آورد که با وجود تفاوت‌های زیاد زبانی اما توانسته‌اند به سطح بالایی از همگرایی برسند. در دوره اتحاد جماهیر شوروی این منطقه تحت لوای زبان و خط روسی قرار داشت اما بعد از استقلال زبان‌ها و خط‌های محلی شروع به گسترش کرد، هرچند هنوز زبان رسمی، علمی و مسلط این منطقه زبان روسی است و آموختن آن به معنای امکان فرصت‌های شغلی بیشتر است.

یکی از مهمترین پتانسیل‌های آسیای مرکزی وجود یک تاریخ کم و بیش مشترک است، هرچند این تاریخ یکسان نتوانست به ایجاد یک فرهنگ و ملت بینجامد و مردم این منطقه همچنان هویت و ملیت خود را حفظ کرده‌اند و نکته دیگری که تاریخ این منطقه به ما می‌آموزد این است که در تمامی موارد نیروهای تغییر دهنده شرایط به‌طور کامل از بیرون منطقه وارد شده‌اند و ثبات را به منطقه آورده یا آن را تغییر داده‌اند.

یکی از وجوه این تاریخ مشترک، دین اسلام است که وارد منطقه شده با وجود آنکه آمار کاملی در دست نیست اما به‌طور متوسط بیش از ۷۰٪ جمعیت منطقه در حال حاضر مسلمان هستند هرچند زندگی هفتاد ساله تحت حکومت شوروی کمی رنگ مذهب در این جمهوری‌ها را رقیق کرده است اما با این حال اسلام نقش مهمی در روابط منطقه داشته و در بین مذاهب اسلامی عموماً مردم منطقه اهل سنت و بیشتر حنفی هستند. کمترین میزان مسلمان برای کشور قزاقستان است که طبق آمار، قریب ۵۰٪ جمعیت این کشور را غیرمسلمان تشکیل دهد و در مقابل کشوری هم که بیشترین میزان مسلمان را دارد کشور ترکمنستان با ۸۹٪ مسلمان است. اما در کل باید گفت که به علت سکولار بودن تمامی حکومت‌های منطقه و همچنین سرکوب شدید گروه‌های اسلامی خواهان مشارکت سیاسی نقش اسلام در اداره حکومت‌ها بسیار اندک بوده است.

در باب قومیت اوضاع کمی پیچیده‌تر است. اما سیاست‌های دوران شوروی که یکی از آنها انتقال قومیت‌ها بوده باعث شده است که هر کشوری شاهد میزان بالایی اقلیت قومی از سایر

کشورهای منطقه حتی از روسیه، اوکراین، گرجستان، آلمان و ... باشد که همین نکته سبب شده است که مشکلات فراوانی برای کشورهای منطقه پیش آید بویژه آنکه قومیت یک کشور در کشور دیگر عموماً در مناطق هم‌مرز با سرزمین مادر زندگی می‌کنند که این نکته می‌تواند شرایط بین کشورها را در پتانسیل بحران قرار دهد و باید گفت تمامی کشورهای منطقه با ترکیب‌های قومی دشوار آفرینی روبه‌رو هستند که این ترکیب‌های قومی با شدت و ضعف، مراکز قدرت سیاسی را تحت فشار قرار می‌دهد و موجب بروز بی‌ثباتی در آنها می‌شود. برای نمونه می‌توان به جمهوری قزاقستان اشاره کرد که در میان کشورهای منطقه از ترکیب جمعیتی ویژه‌ای برخوردار است. جمعیت این جمهوری که قزاق هستند در واقع نسبت به کل ساکنان این کشور در اقلیت قرار دارند (آنها حدود ۴۴٪ از جمعیت قزاقستان را تشکیل می‌دهند) که این نکته می‌تواند تبعات سیاسی و اقتصادی مهمی برای قزاق‌ها در پی داشته باشد (Koolae, 2000: 180).

سیاسی و حکومتی: به‌نظر نگارنده این سطور یکی از دو مشکل اصلی منطقه بر سر راه همگرایی در آسیای مرکزی را باید در مسائل سیاسی و حکومتی کشورهای این منطقه جستجو کرد. تمامی کشورهای این منطقه به‌جز قرقیزستان که در پی انقلاب لاله‌ای سال ۲۰۰۳ روند کند و گاه با توقف به‌سوی دموکراسی را طی می‌کند باقی کشورهای منطقه حکومت‌های دیکتاتوری با درجات مختلف را تجربه می‌کنند و همین امر باعث شده که منافع ملی که در تفکر گروه حاکمه کشورها اولویت اصلی را نداشته و جای خود را به حفظ و بقای حکومت دهد. همان‌گونه که هاس اشاره می‌کند که برای تحقق همگرایی گروه حاکمه باید آن در جهت منافع خویش بدانند که در این منطقه به هیچ وجه این امر هنوز اتفاق نیفتاده است.

ماهیت رژیم‌های سیاسی آسیای مرکزی به ترتیب در طیفی از حکومت‌های فاسد تا اقتدارگرا، فضای کم و مجال محدودی برای مردمشان جهت ایجاد نقش اصلی در اجرای نقش‌های مدنی بر عهده گرفته‌اند. مشکل رهبران این کشورها وابستگی آنان به فرهنگ و نظام سیاسی کمونیستی است که چارچوب نظام فکری و سیاسی‌شان را بر پایه یک سیستم توتالیتر و بسته شکل داده است (Yazdani; Tuiserkani & Moradi, 2007: 143). که همین نوع

نگاه مانعی جدی بر سر راه همکاری است.

در این رابطه روی آلیسون^۱ به نقل از آنت بوهر^۲ می‌گوید: حکمرانان محلی منطقه‌گرایی را به‌عنوان تهدیدی علیه پایگاه قدرت و حاکمیت خود تلقی می‌کنند این امر رهبران را نسبت به بنای سازمان‌های منطقه‌ای اساسی نهادینه یا جهت ایجاد مکانیزم‌های مستحکم برای قراردادهای بی‌میل نموده است. از نظر آنها امنیت رژیم دارای اهمیت بیشتری تا امنیت عمومی است (Alison, 2003: 82).

در قانون اساسی این کشورها با وجود اینکه موضوع تفکیک قوا، وجود پارلمان با رأی‌گیری عمومی، زمان محدود برای ریاست جمهوری و سایر مکانیزم‌های دموکراتیک پیش‌بینی شده است اما این مسائل به هیچ وجه اجرا نمی‌شود. برای نمونه می‌توان به کشور ازبکستان اشاره کرد که بر خلاف قانون اساسی آن که مدت زمان تصدی این پست ریاست جمهوری برای دو دوره پنج ساله است اما اسلام کریم‌اف از سال ۱۹۹۱ بر این کشور با نام رئیس جمهور حکومت می‌کند که با تفاوت‌های جزئی این امر در باقی کشورهای آسیای مرکزی نیز یافت می‌شود. برای نقض این قاعده کلی باید از قرقیزستان سخن گفت که از سال ۲۰۰۳ مسیر دموکراسی را آغاز کرده است اما نکته‌ای که در مورد این کشور باید به آن اشاره کرد وزن پایین سیاسی و اقتصادی این کشور است که توان تأثیرگذاری بر باقی منطقه را از آن سلب می‌کند به طوری که اگر انقلابی مانند انقلاب قرقیزستان در کشوری دیگر مانند ازبکستان یا قزاقستان روی می‌داد شاید تغییراتی را در منطقه نیز باعث می‌شد.

در حقیقت آسیای مرکزی نمونه بارز منطقه‌ای است که در آن همکاری‌های مؤثر منطقه‌ای به‌واسطه حضور رژیم‌های غیردموکراتیک که اولویت رهبران آنها حفظ و تحکیم قدرت خود است، سد شده است (Boher, 2004: 166-167). و در کل حاکمان این کشورها نتوانسته‌اند بین ضرورت آزادسازی سیستم‌های سیاسی و اقتصادی که لازمه همگرایی است با ضرورت‌های حفظ حکومت توازن برقرار کنند.

1. Roy Alison

2. Annette Boher

مسئله دیگر در نظام سیاسی این کشورها وجود سیاست‌های خارجی متفاوت و گاه متناقض بین آنها است. ترکمنستان از زمان صفر مراد نیازف تاکنون که جانشین او حکومت می‌کند یک سیاست خارجی انزواجویانه را پی گرفته است و چندان تمایلی به فعالیت مؤثر در نهادهای مختلف ندارد. تاجیکستان بعد از جنگ داخلی به علت فقر بالا و نیاز به کمک‌های روسیه متمایل به مسکو است اما علاقه‌ای ندارد به شرایط دوران شوروی باز گردد که نمونه این عدم تمایل در اختلافات چند ماه اخیر مسکو و دوشنبه در خصوص خلبانان روسیه که در تاجیکستان محاکمه می‌شوند، قابل مشاهده است.

قزاقستان وضعیتی شبیه به تاجیکستان دارد. جمعیت بالای روس در این کشور (بین ۲۱٪ تا ۲۲٪) و نزدیکی مرزی به روسیه و علایق نخبگان سیاسی باعث شده است که قزاقستان جهت‌گیری‌های سیاست خارجی خود را با مسکو هماهنگ کند. قرقیزستان بعد از انقلاب لاله‌ای به سمت غرب متمایل شد و حتی پایگاه نظامی «ماناس» را در اختیار آمریکا قرار داد اما روسیه توانست در روند دموکراسی قرقیزستان نامزد طرفدار خود را در رسیدن به پست ریاست جمهوری کمک کند که در نتیجه آن قرقیزستان سعی دارد تا یک سیاست خارجی متعادل را بین روسیه و غرب در دستور کار قرار دهد.

عجیب‌ترین سیاست خارجی را باید در ازبکستان دید. این کشور در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن ۲۱ فعالیت‌های خود را در سازمان کشورهای مستقل همسود^۱ به حالت تعلیق درآورد و حتی به عضویت سازمان گوام^۲ که تنها نهاد ضد روسی و کاملاً وابسته به غرب در کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی بود، درآمد و پایگاه نظامی در اختیار آمریکا قرار داد. اما اتفاقات اندیجان در سال ۲۰۰۵ باعث یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در سیاست خارجی ازبکستان شد که نتیجه آن حرکت دوباره بر مدار مسکو، تعلیق فعالیت در گوام و تعطیلی پایگاه نظامی آمریکا در «جلال‌آباد» بود. اما ازبک‌ها اخیراً با بهبود روابط خود با غرب سیاست

1. CIS

۲- گوام (GUAM) یک سازمان بین‌المللی با هدف دموکراسی و توسعه اقتصادی است که با شرکت کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی در سال ۱۹۹۷ تشکیل شده است.

متعادل‌تری را در پیش گرفته‌اند.

مشاهده شد که نظام‌های غیردموکراتیک که گروه‌های حاکمه آنها اولویت حفظ نظام را مانند سایر رژیم‌های غیردموکراتیکی در دستور کار دارند تا منافع ملی که وقتی آن را در کنار سیاست‌های خارجی متفاوت و گاه متناقض آنها قرار می‌دهیم متوجه می‌شویم که عدم همگرایی امری طبیعی است و نه غیر طبیعی.

اقتصادی: یکی از مهمترین نیازها در راه رسیدن به یک همگرایی پویا و پایا در یک منطقه مکمل بودن اقتصاد کشورهایی است که می‌خواهند در مسیر همگرایی گام بردارند. این کشورها باید بتوانند نیازهای یکدیگر را در زمینه‌های مختلف اقتصادی مانند؛ تولید، سرمایه، خدمات و ... در حد قابل قبولی برطرف کنند. اما کشورهای این منطقه بیش از آنکه نیازمند یکدیگر باشند، به کشورهای خارج از منطقه محتاج بوده که همین امر باعث می‌شود سطح روابط کاهش یابد. بر اساس بسیاری از تئوری‌های همگرایی، پایه شروع یک همگرایی وجود حداقل یک نیاز مشترک است که با موفقیت در حل آن نیاز، همکاری به بخش‌های دیگر تسری پیدا کند اما در این منطقه این نیازها از راه همکاری با یکدیگر برطرف نشده زیرا در دنیای امروز از مهمترین نیازها، نیازهای اقتصادی است.

اقتصادهای رقیب در مقابل اقتصادهای مکمل قرار می‌گیرد که این‌گونه اقتصادها به‌جای آنکه منجر به همگرایی شود به واگرایی می‌انجامد زیرا موجب افزایش رقابت میان کشورها شده و در نتیجه به واگرایی کمک می‌کند. اما در مورد کشورهای منطقه آنها را نمی‌توان رقیب یکدیگر نامید اما قطعاً هم نمی‌توان اقتصادهای مکمل در نظر گرفت.

برای بررسی اقتصاد کشورها، متغیرهای گوناگونی وجود دارد که نای از تقارن اقتصادها، نوع توزیع منابع سخن می‌گوید اما از مدل کانتوری و اشپیگل می‌توان الگوی تجارت خارجی، توان اقتصادی کشورها، میزان هم‌تکمیلی و مشابهت‌های اقتصادی کشورها و ... استنباط کرد، که در زیر به تعدادی از آنها پرداخته خواهد شد.

۱- **توزیع منابع:** نوع توزیع منابع اقتصادی در یک منطقه می‌تواند در رسیدن کشورهای آن منطقه به همکاری و همگرایی کمک کند اما توزیع نامناسب آن می‌تواند باعث تقسیم کشورها

به گروه‌های ثروتمند و فقیر شود که این امر می‌تواند موجب ستیز، واگرایی و دیگر مشکلات شود. از این حیث منطقه شرایطی مناسب ندارد که برای درک بهتر تفاوت‌های بارز در توزیع منابع در منطقه می‌توان دو کشور تاجیکستان و قزاقستان را مثال زد.

عمده‌ترین منابع طبیعی تاجیکستان اندکی نفت، اورانیوم، جیوه، زغال سنگ، نقره و طلا است. فعالیت‌های اقتصادی مردم عموماً در بخش کشاورزی است. محصولات آن نیز؛ روغن، پنبه، گندم، الکل، مشروبات، سیگار، الیاف پشمی، کفش، آلومینیوم و سیمان است (Loforaki & Mirazavi, 2004: 306-309).

در مقابل قزاقستان که در سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ رشد اقتصادی دو رقمی را تجربه کرد در دوران اتحاد شوروی یکی از مراکز اصلی تولید میوه و سبزیجات بود و ۳۷.۷٪ از تولید مادی خالص اتحاد شوروی را تأمین می‌کرد و اکنون بعد از روسیه و اوکراین سومین تولیدکننده گندم در CIS است (Koolae, 2009: 143).

۲- توان‌های اقتصادی نابرابر: برای این عامل می‌توان از متغیرهای زیادی کمک گرفت که در جدول شماره ۱ می‌توان آنها را مشاهده کرد.

جدول شماره ۱: مقایسه شاخص‌های اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی (۲۰۰۹-۲۰۱۱)

رتبه آزادی اقتصادی در جهان	حجم واردات (میلیارد دلار)	حجم صادرات (میلیارد دلار)	درصد زیر خط فقر	درصد بیکاری	GDP (میلیارد دلار)	
۸۳	۳۲.۱۴	۶۵.۹۱	۸.۲	۵.۲	۲۱۴.۵	قزاقستان
۷۴	۳.۷۱	۲.۳۲	۴۰	۱۸	۱۳.۱۶	قرقیزستان
۱۲۸	۸.۶۵	۱۳.۸	۲۶ (۲۰۰۸)	۱.۱	۹۴.۰۴	ازبکستان
۱۲۲	۳.۹	۱.۷۶	۵۳	۲.۲	۱۶.۰۱	تاجیکستان
۱۶۹	۹.۰۳	۱۴.۳	۳۰ (۲۰۰۴)	۶۰ (۲۰۰۴)	۴۱.۵	ترکمنستان

Source: The Europa World Year Book 2011 / (Cia Factbook) / World Development Indicators 2009:14-15

همان‌گونه که کاملاً مشخص است تفاوت‌های بسیار مشهودی در توان اقتصادی کشورها

وجود دارد دو کشور قرقیزستان و تاجیکستان شرایطی بسیار نامناسب دارد که هر دو بویژه کشور تاجیکستان به کمک‌های خارجی محتاج هستند و در مقابل قزاقستان از حیث آمارهای بالا بهترین شرایط را دارا می‌باشد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود نبود دموکراسی اثر خود را بر آزادی اقتصادی نیز در این کشورها گذاشته که نشان‌دهنده یک اقتصاد کاملاً دولتی است و تنها قرقیزستان که پا در مسیر دموکراسی گذاشته است توانسته تا حد اقتصاد دولتی را تعدیل کند.

۳- الگوی تجارت خارجی: یکی از راههای بررسی مسائل اقتصادی یک منطقه تحلیل الگوی حاکم بر تجارت خارجی کشورهای آن حوزه جغرافیایی است که الگو با رویکرد «درون منطقه‌ای» می‌تواند در مسیر همگرایی کمک‌کننده باشد اما اگر سمت‌گیری تجاری کشورها و شرکای آنها «برون منطقه‌ای» باشد، کشورها لزومی جدی به همگرایی نمی‌بینند. که این نکته منفی نیز در کشورهای آسیای مرکزی وجود دارد به‌نحوی حجم وسیعی از تجارت خارجی این کشورها برون منطقه‌ای است و دلیل آن هم کاملاً مشخص است زیرا کشورها به هیچ وجه نمی‌توانند نیازهای خود را که عموماً کالاهای صنعتی، ماشین و تجهیزات پیشرفته و سرمایه است از داخل منطقه تأمین کنند. آن میزانی از تجارت درون منطقه‌ای هم که وجود دارد عموماً در مورد انرژی است. برای نمونه می‌توان به کشور قزاقستان اشاره کرد که محصولات صادراتی این کشور که؛ نفت (۵۹٪)، فلزات آهنی (۱۹٪)، فلزات غیرآهنی (۵٪)، غلات، پشم و گوشت است به کشورهای؛ چین ۲۰٪، آلمان ۹٪، روسیه ۸.۵٪، فرانسه ۷.۱٪، ترکیه ۴.۵٪، کانادا ۴.۵٪، ایتالیا ۴.۱٪ صادر می‌شود. واردات این کشور که عموماً ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی، محصولات فلزی، محصولات مصرفی و مواد غذایی است از کشورهای؛ روسیه ۳۴.۳٪، چین ۲۷.۷٪، آلمان ۵.۲٪ و اوکراین ۴٪ وارد این کشور می‌شود. همان‌طور که مشخص است الگوی تجارت کشورهای منطقه که تفاوت چندانی با قزاقستان ندارند کاملاً برون منطقه‌ای است.

به‌طور کلی مهمترین مشکل اقتصادی کشورهای منطقه که یک مانع جدی بر سر راه همکاری آنها با یکدیگر است مکمل نبودن اقتصادهای کشورهای این منطقه است به‌طوری‌که نمود این عدم هم‌تکمیلی را در شرکای صادراتی و وارداتی این کشورها مشاهده شد. می‌توان گفت که تمامی این پنج کشور صادر کننده مواد خام مانند نفت و گاز، طلا و ... به‌همراه

تولیدات کشاورزی بدون انجام هرگونه فراوری که می‌توان ارزش افزوده و اشتغال ایجاد کند، هستند. واردات آنها که در واقع نیازهای آنها است، ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی، مواد غذایی، کالاهای مصرفی، سرمایه و ... است که این نیازها به هیچ وجه از داخل منطقه قابل تأمین نیست.

به این ترتیب ساختار مشابهی که در اقتصادهای کشورهای منطقه وجود دارد، راه را برای توسعه تجارت منطقه‌ای دشوار می‌سازد. و کشورها نمی‌توانند نیازهای خود را از درون منطقه تأمین کرده و در نتیجه لزومی برای گسترش روابط نمی‌بینند.

ب: ماهیت ارتباطات

موضوع مهم دیگر در میزان ارتباط میان کشورها است. تصور بر این است که هر ارتباط بین افراد بویژه نخبگان کشورهای یک منطقه بیشتر باشد این امر می‌تواند موجب افزایش درک و فهم مشترک شده و زمینه و شرایط لازم و نه کافی را برای همگرایی مهیا کند. در این زمینه می‌توان مواردی مانند؛ ملاقات‌های دیپلماتیک، گردشگری، خطوط ارتباطی (جاده‌ای و ریلی)، رسانه‌ها بویژه در دنیای مدرن اینترنت را مورد توجه قرار داد.

در باب گردشگری در منطقه آمار روشنی یافت نشد اما وقتی به آمار اکو مراجعه می‌کنیم که تمامی کشورهای آسیای مرکزی در آن عضویت دارند متوجه می‌شویم که در آن سازمان سهم گردشگری درون منطقه‌ای بسیار ناچیز است که بیشتر آن هم مربوط به سفر از حوزه اکو به ترکیه و سپس ایران است که با کسر آنها از کل گردشگری درون منطقه تقریباً سهم ناچیزی برای سایر کشورها که کشورهای آسیای مرکزی نیز جز آنها هستند باقی می‌ماند.

در خصوص ملاقات نخبگان سیاسی باید گفت که عضویت این کشورها در سازمان‌های مختلفی چون اکو، سازمان کشورهای مستقل همسود، سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه آسیای مرکزی، سازمان امنیت و همکاری سازمان همکاری آسیای مرکزی^۱ و چندین سازمان دیگر می‌توان نشان‌دهنده تعداد بالای ملاقات‌های سیاسی میان نخبگان و هیات حاکمه این

کشورها باشد. اما عدم کارایی این سازمان‌های ریز و درشت و پر تعداد و اختلافات جدی میان کشورها حاکی از عدم وجود درک از منافع کلی منطقه در بین حاکمان کشورهای آسیای مرکزی است.

عامل دیگر که در همگرایی منطقه‌ای در بحث ارتباطات تأثیرگذار است، خطوط انتقال نفت و گاز و برق در منطقه است. سه کشور قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان دارای خطوط مشترک است و از طرف دیگر خطوط برق منطقه آسیای مرکزی بر اساس سیستم شوروی به یکدیگر پیوسته است (Omidi, 2009: 256). که اینها می‌تواند باعث ایجاد زمینه‌هایی برای مذاکرات فنی شود و در گذار زمان با تسری به سایر بخش‌ها موجب تقویت روند همگرایی شود.

خطوط راه آهن و جاده‌ای در این منطقه در زمان اتحاد شوروی برای اتصال معادن به کارخانه‌ها و اتصال این کشورها به مسکو ایجاد شده بود که این موارد باعث شده بود که کشوری مانند تاجیکستان که منابع و معادن قابل توجهی نداشت در زمینه خطوط ارتباطی توسعه محدودی پیدا کند و آن میزان محدود هم برای انتقال پنبه تولیدی تاجیکستان به سایر کشورهای منطقه ایجاد شده بود. در قزاقستان نیز بیشتر خطوط ارتباطی در شمال این کشور برای ارتباط با روسیه ایجاد شده بود. برای درک بهتر از خطوط ارتباطی میان کشورها می‌توان به جدول شماره ۲ توجه کرد که خطوط ارتباطی در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۱۰ را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲: مقایسه زیرساخت‌های ارتباطی کشورهای منطقه

	راه آهن (KM)		راه جاده‌ای (KM)	
	۲۰۱۰	۱۹۹۹	۲۰۱۰	۱۹۹۹
قزاقستان	۱۵۰۷۹	۱۷۴۰۰	۹۳۶۱۲	۱۹۲۰۰۰
قرقیزستان	۴۷۰	۳۷۵	۳۴۰۰۰	۳۰۴۰۰
ترکمنستان	۲۱۹۸۰	۲۱۱۴۰	۵۸۵۹۲	۲۳۵۰۰
تاجیکستان	۶۸۰	۵۰۰	۲۷۷۶۷	۲۶۲۰۰
ازبکستان	۳۶۴۵	۳۶۵۰	۸۶۴۹۲	۸۴۵۰۰

Source: State.gov; Pishdad, 2004: 132

ج: ساختار روابط

این پارامتر که نشان‌دهنده نوع روابط بین کشورهای یک منطقه است می‌تواند حد بین منفی (جنگ و ستیز) و مثبت (همکاری و همگرایی) باشد که می‌تواند نشان‌دهنده شرایط روابط بین کشورها باشد. در منطقه آسیای مرکزی شاهد درگیرهای نظامی بین کشورها نبوده‌ایم اما روابط در حد مثبت آن نیز قابل رویت نیست. در این منطقه مسائلی وجود دارد که پتانسیل درگیری و مناقشه را در خود جای داده است که می‌توان به روابط قزاقستان و ازبکستان، موضوع «آب» در منطقه و مسائل مرزی توجه کرد که در شرایط غیر طبیعی، بالقوه می‌توانند تنش‌زا باشند.

دو کشور ازبکستان و قزاقستان توجه ویژه‌ای به روابطشان با همسایگان آسیای مرکزی خود داشته‌اند اگر چه هر یک از رهبران آنها معتقد هستند که کشور متبوعشان استحقاق جایگاه برتر را دارند (Alison & Janson, 2010: 52). به‌طور کلی رقابت بین ازبکستان و قزاقستان قطعاً در ایجاد مانع بر سر همگرایی منطقه‌ای در آسیای مرکزی حداقل هر آنجا که اجماع‌نظر منطقه‌ای مستلزم ایجاد نوعی توازن قدرت برای این دو دولت است نقش بازی می‌کند. نظربایف و کریم‌اف عادت دارند راجع به گروه‌بندی‌های منطقه‌ای که دیگری در آن نقش دارد به دیده خواری نظر کنند (Boher, 2004: 165).

مشکل دیگر که پتانسیل بحران را در خود جای داده است و شرایط رابطه بین کشورها را تا حدی مشکل‌ساز کرده است، موضوع آب است. ریشه این بحران به عوامل متعددی در بخش‌های داخلی و منطقه‌ای بر می‌گردد. توزیع جغرافیایی منابع آب، سیاست‌های شوروی سابق و تبعات اقتصادی فروپاشی شوروی بر کشورهای منطقه، استفاده از شیوه‌های سنتی بهره‌برداری از آب و در نهایت فقدان پیمان یا توافقنامه مورد قبول تمامی کشورهای منطقه در خصوص منابع آب مشترک از جمله این عوامل می‌باشد (Eskandari, 2010: 61).

منشأ این مشکلات را باید در اقدامات شوروی برای غلبه بر طبیعت، کشاورزی و آبیاری سنتی این مناطق و پروژه‌های بلندپروازانه کشاورزی جستجو کرد. در دوره حکومت شوروی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آسیای مرکزی و بویژه دره فرغانه که بین سه کشور ازبکستان،

تاجیکستان و قرقیزستان واقع شده است به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان پنبه جهان تبدیل شد به همین واسطه در این منطقه یک شبکه آبی گسترده برای تأمین آب مزارع پنبه ساخته شد که دو رود سپردریا و آمودریا به‌طور کامل منحرف شد که نتیجه آن بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۴ سطح آب آرال حدود ۷ متر کاهش یافت (Kasae, 2004: 63).

مسئله دیگر که می‌تواند روابط بین بازیگران را در حالت مشکل‌ساز قرار دهد، موضوع مرز است. در آسیای مرکزی امکان بروز شمار زیادی از مناقشات مرزی وجود دارد. مرزهایی وجود دارد که قوم تاجیک را از شهرهای عمده‌شان جدا می‌سازد. در تئوری، تاجیکستان می‌توان مدعی تمام سرزمین‌های تاریخی بخارا باشد در حالی که بخش عمده‌ای از این سرزمین در ازبکستان قرار دارد. ترکمنستان نیز می‌تواند نسبت به خیوه ادعای ارضی داشته باشد همین ادعا را می‌تواند قزاق‌ها نسبت به تاشکند داشته باشند (Oliker, 2004: 60-61).

به این ترتیب همان‌گونه که مشخص است سطح روابط بین این کشورها هرچند در حال منفی صرف قرار نمی‌گیرد اما حالت دوستانه هم ندارد و موارد بسیاری پتانسیل ایجاد مشکل در منطقه را دارد که لزوم رسیدن به یک همگرایی توافقاتی در مورد آنها است تا بتوان در مسیر همگرایی آنها را برطرف کرد.

د: سطح قدرت

آخرین متغیر منطقه‌ای که کانتوری و اشپیگل از آن صحبت می‌کنند سطح قدرت کشورهای یک پهنه جغرافیایی است. وجود نابرابری‌های بارز در این امر بویژه در منطقه‌ای مانند آسیای مرکزی با رژیم‌های غیردموکراتیک و با وجود پتانسیل‌هایی چون موضوع آب و مرز و قومیت‌های پخش شده در منطقه با ملی‌گرایی شدیدی که بعد از استقلال از شوروی اوج گرفته می‌تواند موجب بدبینی کشورها به یکدیگر شود. یا حتی می‌تواند نوعی مرکز و پیرامون را در یک منطقه شکل دهد هرچند از نگاه رئالیستی وجود یک قدرت برتر در یک منطقه و در راه رسیدن به یک همگرایی می‌تواند بسیار کمک کننده باشد به شرط آنکه، آن قدرت اولاً خود بر این امر مایل باشد و ثانیاً اینکه مورد پذیرش دیگران نیز قرار گیرد. اما در این منطقه ما یک

قدرت کاملاً برتر نسبت به دیگر کشورها را شاهد نیستیم و ثانیاً در صورت وجود آن به علت مسائلی که مهمترین آن قومیت‌ها با احساسات شدید ملی‌گرایانه هستند نمی‌تواند برتری یک کشور در شکل‌گیری یک منطقه‌گرایی مورد قبول دیگران قرار بگیرد که بهترین نمونه آن اختلافات مابین ازبکستان و قزاقستان است که در بالا نیز به آن اشاره شد. یا اساساً کشورهایی که اولویت سیستم حاکمه آنها حفظ حکومت است حاضر به پذیرش یک قدرت برتر هستند؟ برای سنجش سطح قدرت دولت‌ها از متغیرهایی چون تولید ناخالص داخلی و در کل مسائل اقتصادی، جمعیت و ساختار آن، کارایی دولت، جنگ افزارها، سهم بودجه نظامی از تولید ناخالص داخلی و ... استفاده می‌شود.

همان‌طور که مشاهده شد کشورهای منطقه از نابرابری‌های جدی در مسائل اقتصادی دارند که این نابرابری‌ها در سایر بخش‌ها نیز ادامه دارد که نمونه این نابرابری‌ها را باید در جمعیت و مساحت کشورها دید. به‌عنوان مثال ازبکستان با قرارگیری در مرکز این منطقه با هر چهار کشور مرز مشترک داشته و با جمعیت قریب به ۲۷ میلیون، آن از سایر کشورها از این حیث کاملاً متفاوت کرده است. قزاقستان نیز با وسعت بیش از ۲/۵ میلیون کیلومتر مربعی خود شرایطی منحصر به فرد در آسیای مرکزی و حتی جهان دارد. سایر کشورهای منطقه شرایطی یکسان از حیث جمعیت و مساحت دارند که کمترین جمعیت نیز در اختیار ترکمنستان با حدود ۵ میلیون نفر است.

در خصوص مسائل نظامی می‌توان به شاخص‌های زیادی رجوع کرد که از حوصله این مقاله خارج است اما کلی‌ترین و گویاترین شاخص در این خصوص سهم هزینه‌های نظامی از تولید ناخالص داخلی یک کشور می‌تواند باشد که مانند سایر شاخص‌های منطقه نابرابری کشورها در این مورد نیز قابل مشاهده است به‌طوری که ازبکستان و قزاقستان به ترتیب با ۳.۵ و ۱.۱ درصد سهم هزینه‌های نظامی از تولید ناخالص داخلی شرایطی کاملاً برتر دارند که این میزان را اگر در کنار میزان تولید ناخالص داخلی این دو کشور که کاملاً بیشتر از سایر کشورهای منطقه است قرار دهیم بیشتر به عمق این تفاوت پی خواهیم برد. در مورد ترکمنستان هم باید گفت که با سهم ۳.۴ درصدی هزینه‌های زیادی را در بخش نظامی انجام

داده است اما میزان تولید ناخالص داخلی قزاقستان حدود پنج برابر تولید ناخالص داخلی ترکمنستان است و به همین دلیل قطعاً هزینه‌های نظامی قزاقستان بسیار بیشتر از ترکمنستان است. تاجیکستان و قرقیزستان هم با شرایط نه چندان مناسب اقتصادی تنها به ترتیب هزینه‌های ۱.۵ و ۰.۵ درصدی از تولید ناخالص داخلی را دارا می‌باشند که با توجه به تولید ناخالص داخلی بسیار پایین هزینه‌ای به مراتب کمتر از سایر کشورها است.

۲-۴- موانع فرامنطقه‌ای

سرزمین‌های آسیای مرکزی از جمله مناطقی است که از دیر باز عرصه رقابت ژئوپلیتیکی گسترده‌ای میان قدرت‌های بزرگ جهانی قرار داشته است و به‌طور مشخص از نیمه دوم قرن نوزدهم، روسیه و بریتانیا را به‌عنوان دو بازیگر اصلی رویاروی یکدیگر قرار داد تا جایی که به رقابت‌های سیاسی، نظامی و ژئوپلیتیکی این دو امپراتوری در آسیای مرکزی اصطلاح بازی بزرگ اطلاق شد. بازی بزرگ قرن نوزدهم رقابتی کاملاً استعماری در عرصه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی بود که با وقوع انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۱۷ م. پایان یافت (Yazdani, Tuiserkani & Moradi, 2007: 125-126). این رویارویی را که رودیارد کیپلینگ به آن لقب بازی بزرگ داده بود بار دیگر و در شکل جدید در حال شکل‌گیری است. در پی فروپاشی شوروی و تشکیل پانزده جمهوری در پیرامون روسیه که پنج جمهوری آن در آسیای مرکزی قرار داشتند و ایجاد خلأ ژئوپلیتیکی در پیرامون روسیه، توجه رهبران مسکو به مسائل داخلی روسیه و دیدگاه آتلانتیک‌گرایانه یلتسین و در نتیجه بی‌توجهی روسیه به آسیای مرکزی سبب حضور بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی شد که این حضور و رقابت آنها بازی بزرگ جدید را در این منطقه شکل داد.

این منطقه نسبت به گذشته اهمیت بیشتری یافته است و آن هم به‌دلایلی مانند؛ انرژی، همسایگی با ایران و چین و روسیه، موضوع مواد مخدر، بنیادگرایی و مرز مشترک با افغانستان و ... است که توجه ویژه را از سوی قدرت‌های بین‌المللی به این منطقه سبب شده است. که همین حضور بازیگران بین‌المللی و تأثیر آنها بر تحولات منطقه را سبب شد که در این نوشتار،

عملکرد و اهداف پنج کشور بزرگ تأثیرگذار؛ روسیه، آمریکا، چین، ترکیه، ایران و اتحادیه اروپا و تأثیر آنها بر منطقه‌گرایی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱- روسیه: بعد از حکومت فروپاشی شوروی و جایگزینی روسیه که به دلایلی چون؛ ضعف اقتصادی، نگاه آتلانتیک‌گرایانه یلتسین موجب بی‌توجهی روسیه به این منطقه شد که این امر فضا را برای حضور بازیگران فرامنطقه‌ای فراهم کرد. اما روی کار آمدن پوتین با نگاه اوراسیاگرایانه در کنار تقویت اقتصادی موجب توجه دوباره به این منطقه و تقویت نهادهای منطقه‌ای مرتبط با روسیه و ارتباطات دو جانبه شد. و روسیه در اسناد مختلف امنیت ملی خود و همچنین در موضع‌گیری‌های رسمی از این منطقه به‌عنوان یک حلقه از امنیت ملی خود یاد کرده است.

به هر حال روسیه دلایل متعددی برای در نظر گرفتن آسیای مرکزی به‌عنوان عامل حیاتی برای منافع امنیتی‌اش دارد. تلاش تاریخی روسیه برای کنترل منطقه از این اعتقاد نشأت می‌گیرد که این کنترل منافع استراتژیک و اقتصادی بسیاری را به‌همراه دارد. مسکو اعتقاد دارد که اگر قدرت گذشته خود را بازیابد، مدرنیزاسیون آن حتمی خواهد بود. روسیه در عین حال گسترش جنبش‌های سیاسی-اسلامی و رادیکال که به‌دنبال سرنگونی دولت‌های سکولار آسیای مرکزی هستند را تهدیدی برای خویش قلمداد می‌کند زیرا می‌تواند جمعیت قابل توجه مسلمانان روسیه را تحریک کند. تجارت مواد مخدر و جنایات نیز دلایلی برای نگرانی روسیه هستند (Golshan Pazhoh, 2004: 277-279).

سیاست خارجی روسیه در آسیا مرکزی را باید مانند سایر مناطق شوروی سابق تحت دکترین «مونروئه روسی»^۱ بررسی کرد که دربردارنده حق مداخله روسیه در جمهوری‌های

۱ - یوگنی پریماکف، نخست وزیر سابق روسیه جمهوری‌های سابق شوروی را «خارج نزدیک» می‌داند که حکایت از آن دارد که مسکو چندان برای این کشورها قائل به خارجی بودن نیست و در واقع، آنها را نه خارج کامل (مستقل)، که به‌نوعی جزئی از روسیه قلمداد می‌کند که برای خود آزادی عمل خاصی را در سرزمین آنها محفوظ می‌داند و این نکته را در دکترین نظامی روسیه آنجا که «به حق اقدام نظامی در حمایت از شهروندان روسی ساکن خارج نزدیک» اشاره دارد، مطرح می‌نماید.

دیگر بر اساس منافع ویژه آن دانست. روسیه با ارائه این مفهوم می‌کوشد حضور نظامی خود در مناطق پیرامون را توجیه کند.

این دیدگاه را می‌توان در نظر آناتولی چوبایس^۱ از چهره‌های معروف اصلاح‌طلب روسی که از مدلی جدید به نام «امپراتوری لیبرال» در سیاست خارجی روسیه سخن گفت نیز دید. این عبارت به‌خوبی نشان‌دهنده حساسیت ویژه رهبران روسیه به مسائل جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی تحت سیطره نگرش «اوراسیاگرایانه جدید» است (Koolae, 2004: 19).

مهمترین تلاش روسیه در این منطقه علاوه بر استفاده از منافع اقتصادی و حفظ وابستگی‌های سابق این کشورها به روسیه، رصد حضور بازیگران فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا است. هرچند دیگر روسیه مانند گذشته توان نگاه حذفی را ندارد بلکه در سیاست‌ها و تأثیرگذاری‌های روسیه به سمتی سوق پیدا خواهد کرد که راهبردهای رقیب به نتایج مورد استفاده دست بیابند. که در این راهبرد حفظ وابستگی باقی مانده این کشورها از زمان شوروی و تقویت نهادهای وابسته به روسیه بویژه سازمان کشورهای مستقل همسود و سازمان امنیت و همکاری و شکل‌دهی به سازمان‌های جدید با اهداف تازه که مهمترین آن سازمان شانگهای است از راهبردهای روسیه در این منطقه است.

۲- ایالات متحده آمریکا: مهمترین بازیگر فرامنطقه‌ای حاضر در صحنه شطرنج آسیای مرکزی بی‌شک ایالات متحده است که بعد از ایجاد خلأ قدرت در منطقه سعی در استفاده از این فرصت و حضور در حیات خلوت روسیه نمود. به‌لحاظ تاریخی نقطه آغاز حضور آمریکا در آسیای مرکزی، برنامه گورباچف در اواخر دهه ۱۹۸۰ برای بازسازی اقتصادی بود. بر اساس آن استراتژی اصلی شوروی توسعه اقتصادی و تکنولوژی کشور از طریق جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی به داخل سیستم شوروی بود. این موضع فضا را برای مشارکت آمریکا در انعقاد قراردادهای نفتی فراهم ساخت که اولین اقدام آمریکا در سال ۱۹۸۹ سرمایه‌گذاری در صنعت

نفت شوروی در جمهوری‌های سوسیالیستی قزاقستان در قالب شرکت شورون بود (Vaezi, 2007: 276-277). اما نقطه عطف حضور آمریکا در منطقه را باید بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دید.

پیش از آن منافع آمریکا در این منطقه برای جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه و نیز جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران و اصولاً کنترل منابع انرژی در منطقه بود ولی در شرایط به شدت امنیتی شده بعد از ۱۱ سپتامبر، آمریکا نیروهای نظامی خود را در قرقیزستان و ازبکستان مستقر کردند و بزودی روشن ساختند که قصد ترک منطقه را ندارند. دیدارهای مستمر رهبران نظامی آمریکا از منطقه، بویژه از قرقیزستان و ازبکستان به خوبی اهمیت این کشورها را در ترتیبات جدید امنیتی آمریکا در منطقه نشان داد (Koolaee, 2009: 406).

اما اگر بخواهیم به شکلی مختصر اولویت‌ها و محورهای سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی را مورد بررسی قرار دهیم باید به موارد زیر اشاره کنیم:

الف: جلوگیری از احیای مجدد قدرت روسیه؛ طراحان سیاست خارجی آمریکا در تلاش هستند تا اقدامات مقتضی را جهت جلوگیری از افزایش دوباره قدرت روسیه در منطقه انجام دهند که از جمله این اقدامات کمک به افزایش استقلال این کشورها است (Hatami, 2003: 119).

ب: مهار جریان‌های اسلامی با علایق سیاسی؛ آمریکا برای نخستین اولین بار در سال ۱۹۹۲ یکی اهداف خود را در آسیای مرکزی جلوگیری از رشد اسلامی گرایی در این جمهوری‌ها اعلام کرد (Hatami, 2003: 122-123).

ج: مهار جمهوری اسلامی ایران؛ به طور کلی سیاست آمریکا در این منطقه پیگیری سیاست ((همه چیز منهای ایران)) است که آمریکا در این راه سعی در کاهش اهمیت ژئوپلیتیک ایران بویژه در بخش ارتباطی دارد که می‌توان خط لوله باکو، تفلیس و جیهان را در این راستا دید.

د: منافع اقتصادی، بویژه منابع انرژی؛

ه: اهداف و منابع نظامی بویژه در خلال حضور در افغانستان؛

ن: جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای (Dadandish, 2007: 83)؛

ی: ارائه یک مدل توسعه متناسب با اهداف خود برای منطقه.

اما آمریکا در راه رسیدن به اهداف خود با سه چالش اساسی روبه‌رو است که عبارتند از؛ وضعیت حقوق بشر، افزایش یا کاهش توسعه اقتصادی و وجود تروریسم که مشکل اول باعث بدبینی کشورها به اهداف آمریکا می‌شود و می‌تواند موانعی جدی بر سر راه آمریکا ایجاد کند.

اما شاید برژینسکی به بهترین شکل اهمیت این منطقه و سیاست خارجی آمریکا در آن مشخص می‌کند. او در کتاب خود تحت عنوان «شطرنج بزرگ تفوق آمریکا و پیامدهای ژئواستراتژیک آن» به راه‌های گسترش نفوذ آمریکا می‌پردازد و از گسترش ناتو به شرق استقبال می‌کند. به نظر او اروپا قابل اعتمادترین پل ارتباطی آمریکا و اوراسیا به‌شمار می‌آید. وی به آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان «بالکان اوراسیا» نگاه می‌کند و معتقد است که این منطقه با بحران‌های جدی روبه‌رو است و چنین نتیجه می‌گیرد که ژئوپلیتیک نمایانگر هژمونی آمریکا در اوراسیا می‌باشد (Dadandish, 2007: 79).

در کل آمریکا اگر بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید در این مناطق نقش برتر را داشته باشد. برای آمریکا تسلط بر منطقه خزر و اطراف آن امری حیاتی است. به‌طوری که وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۷ اطراف دریای خزر را به‌عنوان منطقه حیاتی خود اعلام کرد و در سال ۱۹۹۹، جنوب روسیه (آسیای مرکزی، خزر و قفقاز) را در قلمرو مسئولیت نیروهای سنتکام قرار داد (Ghasemi & Nazeri, 2011: 152).

نکته‌ای که نباید در خصوص حضور آمریکا در منطقه آن را از نظر دور داشت موضوع پیمان استراتژیک این کشور با افغانستان است. هرچند این پیمان مربوط به روابط آمریکا و افغانستان و موضوع حضور نظامیان خارجی در افغانستان است اما به‌هیچ وجه نمی‌توان تأثیر آن را بر سایر کشورهای همسایه و همچنین منطقه آسیای مرکزی نادیده گرفت.

نکته اولی که باید مد نظر داشت این است که یکی از مهمترین اهدافی که ایالات متحده از طریق پیمان استراتژیک با افغانستان دنبال می‌کند، مهار و محدود کردن دولت‌های ایران، چین

و روسیه به واسطه کشورهای آسیای مرکزی است. در ضمن باید اشاره کرد که ایالات متحده با تداوم حضورش در افغانستان قادر است با بهره گیری از مسائل مذهبی و قومی موجود در منطقه، در امور کشورهای یاد شده دخالت کند. آمریکا قادر است به طور مستقیم مرزهای ایران، پاکستان و چین را دست کاری کند و مناطق مجاور روسیه را نیز به شکل غیرمستقیم متأثر سازد. ایالات متحده از طریق افغانستان قادر به مداخله در امور آسیای مرکزی می شود که چندان مقبول دولت روسیه نیست.

همچنین گرچه نفت و گاز دلیل حمله ایالات متحده به افغانستان نبوده است اما افغانستان جایگاه مهم و کلیدی در برنامه های ایالات متحده برای حفظ کنترل بر بخش عظیمی از ذخایر نفت و گاز محصور در خشکی آسیای مرکزی دارد. خارج کردن دولت های نفتی آسیای مرکزی از حوزه نفوذ روسیه و تقویت جایگاه ایالات متحده در منطقه، جلوگیری از گسترش نفوذ منطقه ای ایران با جلوگیری از پیوند گازی ترکمنستان-ایران و خنثی کردن طرح خط لوله نفتی ترکمنستان-ایران برای دریای، تنوع بخشیدن به منابع نفت و گاز ایالات متحده و از طریق آن افزایش منابع تولید، کمک به پایین نگه داشتن قیمت، عاید کردن سود برای کمپانی های ساختمانی و نفتی، فراهم کردن پایه ای برای رونق اقتصادی مورد نیاز در منطقه که می تواند پایه ای باشد برای ثبات سیاسی.

۳- چین: امروزه چین به عنوان یکی از کشورهای صاحب نظر در عرصه آسیای مرکزی شناخته می شود. این کشور به دلایلی مختلف به این منطقه اهمیت می دهد. آسیای مرکزی در نگاه چینی ها، فرصت به همراه تهدید است. منابع انرژی آسیای مرکزی که می تواند سرعت حرکت صنعتی این کشور را حفظ کند و همچنین بازارهای منطقه می تواند دو فرصت جدی برای چینی ها باشد اما در کنار آن رشد اسلام گرایی در کنار مرزهای غربی چین در ایالت مسلمان نشین سین کیانگ می تواند یک تهدید جدی نیز قلمداد شود.

لذا چین برای مقابله با مسائل مطرح شده، دست به یک سری اقدامات زده است. از یک سو این کشور کوشید تا با امضاء موافقت نامه های مختلف با کشورهای آسیای مرکزی، حمایت این دولت ها را از جدایی طلبان از میان ببرد و از طرف دیگر با حمایت سیاست های آمریکا در

افغانستان توانست اسلام‌گرایی افراطی نشأت گرفته از افغانستان را تحت کنترل درآورد (Saeedkolahi: 17).

دغدغه‌های چین سبب شد تا در نیمه دهه ۱۳۷۰ با روسیه و جمهوری‌های منطقه پیمان شانگهای ۵ و بعدها سازمان شانگهای را شکل دهد. که برای چین مسائل امنیتی بویژه مرزی در درجه نخست اهمیت را داشت زیرا نگرانی مرزهای غربی همواره ذهن هیات حاکمه پکن را به خود متمرکز کرده بود اما اهداف چین در آسیا مرکزی را باید با اولویت اقتصادی در نظر گرفت که این اولویت توانسته چین را به بزرگترین شریک تجاری منطقه تبدیل کند. چین در کنار این اولویت اقتصادی نگاه امنیتی نیز به آسیای مرکزی دارد که مسئله تحریک مسلمانان سین‌کیانگ و حضور نیروهای فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا از مهمترین آنها هستند.

۴- ترکیه: نگاه این کشور بیشتر به قفقاز دوخته شده است اما این نکته به معنی بی‌توجهی ترکیه به منطقه آسیای مرکزی نیست. ترکیه در این اهدافی را دنبال می‌کند که در پیگیری آنها از حمایت‌های آمریکا که علاقه‌مند است تا مدل توسعه ترکیه را به کشورهای منطقه ارائه دهد، برخوردار است.

ترکیه از جمله فعال‌ترین کشورها در تعقیب فرصت‌های جدید برای بهره‌مند شدن از پیوندهای نزدیک قومی، زبانی و فرهنگی در آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد. این کشور نمی‌تواند از این منطقه به عنوان فرصت و موقعیتی جهت حفظ و نگهداری موقعیت بین‌المللی خود چشم دوخته است، صرف‌نظر نماید. البته در عمل نفوذ این کشور در سال‌های اولیه استقلال این کشورها برجسته‌تر بود زیرا الگوی غیرمذهبی و تمایل به غرب ترکیه و وعده‌های سخاوتمندانه‌ای که ترک‌ها به شرکای شرقی خود ارائه می‌دادند علاقه‌مندی زیادی را در این کشورها ایجاد نمود (Saeedkolahi: 48).

۵- اتحادیه اروپا: تلاش اتحادیه اروپا بیشتر در بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی منطقه بویژه موضوع انرژی است آنها تلاش دارند تا با کمک‌گیری از منابع انرژی منطقه و انتقال آن به اروپا از تسلط و انحصار روسیه بر انرژی منطقه کاسته و بتوانند در رابطه با روسیه با دست بازتری گفت‌وگو کنند.

اما به هر حال بعید است که در آینده نزدیک شاهد حضور و مداخله اتحادیه اروپا به طور مشخص در فضای آسیای مرکزی باشیم و اگر هم امروز مسائلی مشاهده می‌شود برای باز کردن فضا برای فعالیت‌های اقتصادی است، بویژه در مسائل انرژی. البته بعضی کشورهای اروپایی وارد همکاری‌های دو جانبه با کشورهای منطقه شده‌اند که نمونه آن همکاری‌های آلمان با قزاقستان به علت وجود تعداد بالایی آلمانی در این کشور است.

۶- *ایران*: منطقه آسیای مرکزی به لحاظ تاریخی بخشی از حوزه فرهنگی و تاریخی ایران قرار می‌گیرد. این منطقه با دلایل مختلف برای ایران از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. ایران به عنوان یک کشور با موقعیت جغرافیایی ممتاز نزدیک‌ترین، امن‌ترین و ارزان‌ترین مسیر برای دستیابی کشورهای منطقه که محصور در خشکی هستند به آب‌های آزاد است.

بر این اساس از جمله اشتراکات ایران با کشورهای منطقه آسیای مرکزی می‌توان به تجربه یک زندگی تاریخی به عنوان اعضای ساختارهای سیاسی ایران از دوران هخامنشی تا امپراتوری صفوی و دوران قاجاریه در قرن ۱۹ و همچنین نقش محوری اسلام در ایجاد پیوند در بین این کشورها، اشتراک زبان فارسی بین ایران با تاجیکستان و بخش بزرگی از ازبکستان و افغانستان و وجود شهرهایی مثل بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، خیوه و خوارزم به عنوان مهد علوم ایرانی اشاره کرد.

علاوه بر این، موقعیت ژئوپلیتیک ایران در منطقه قابل قیاس با هیچ یک از کشورهای منطقه نیست. ایران به حلقه ارتباط بین دو انبار انرژی جهان یعنی دریای خزر و خلیج فارس تبدیل شده است. به طوری که بیش از ۷۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت و ۴۰ درصد از ذخایر شناخته شده گاز جهان در این دو منطقه قرار دارد. همچنین موقعیت خاص غالب کشورهای آسیای مرکزی لزوم توجه به موقعیت و شرایط ایران را دوچندان کرده است. هیچ یک از کشورهای منطقه به آب‌های آزاد راه ندارند و قزاقستان پهناورترین کشور محصور در خشکی جهان بوده و ازبکستان تنها کشور محصور در خشکی جهان است که برای دستیابی به دریا باید حداقل از دو کشور عبور کند.

هرچند می‌توان ایران می‌تواند با کمک کشورهای منطقه بر تحریم‌های سیاسی و اقتصادی فائق آید اما این منطقه برای ایران معضلاتی نیز دارد؛ نوع سیستم حکومتی و وجود دولت‌های لائیک علی‌رغم درصد بالای مسلمانان، نفوذ کشورهای فرامنطقه‌ای نظیر ترکیه، اسرائیل، آمریکا که دو کشور آخر چالش‌های جدی برای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند. که همین موضوع و بویژه حرکت آرام اما مستمر این کشورها به سوی غرب مهمترین تهدید این منطقه علیه جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود (AbulHasan Shirazi, 2005: 126-128). این تهدید بویژه بعد از امضای پیمان استراتژیک بین افغانستان و ایالات متحده بسیار بیشتر از سوی ایران احساس می‌شود.

۵- تحلیل و نتیجه‌گیری

همان‌گونه که متغیرهای منطقه‌ای که بر اساس تلفیقی از تئوری کانتوری و اشیگل و متغیرهای چهارگانه جوزف نای بررسی گردید، مشخص شد که این منطقه از نابرابری‌هایی در وجوه مختلف رنج می‌برد. نابرابری‌های اقتصادی، سطح قدرت، زیرساخت‌ها، منابع معدنی و انرژی و... که وجود هر کدام از آنها در یک منطقه به تنهایی می‌تواند مشکل‌ساز در راه همگرایی باشد. دو مشکل اصلی که مانع جدی بر سر راه همکاری منطقه‌ای است را باید در رژیم‌های غیردموکراتیکی جستجو کرد که اولویت خود را بر حفظ و بقای رژیم گذاشته‌اند و منافع و امنیت عمومی در درجه دوم اهمیت قرار دارد که همین امر باعث شده تا چرخش‌های مهمی را در سیاست خارجی کشورها ببینیم. مشکل دوم، عدم هم‌تکمیلی اقتصادی کشورهای منطقه است که همین امر سبب شده تا کشورهای منطقه نیازهای خود را که عموماً کالاهای صنعتی، ماشین‌آلات و تجهیزات، مواد غذایی و کالاهای مصرفی است را، خارج از منطقه تأمین کنند که همین نکته یعنی عدم نیازهای شدید اقتصادی به همسایگان منطقه‌ای لزومی جدی بین کشورها برای گسترش روابط ایجاد نمی‌کند که این امر را می‌توان در شرکای تجاری کشورهای منطقه دید که تماماً خارج از منطقه هستند و آن میزان از تجارت درون منطقه‌ای هم که مشاهده می‌شود در مورد انرژی است. هرچند منطقه از لحاظ همبستگی‌های

اجتماعی (مذهب، زبان، خط و...) شرایط مناسبی دارد اما این متغیر با وجود مواردی که گفته شد نمی‌تواند تأثیرگذار باشد و در شرایطی توان تأثیرگذاری دارد که سایر شرایط این‌گونه متضاد نباشد.

در بُعد نیروهای فرامنطقه‌ای بعد از شکل‌گیری خلأ قدرت در پی بی‌توجهی روسیه به این منطقه شاهد حضور نیروهای فرامنطقه‌ای برای استفاده از این شرایط بودند تا بتوانند از مزیت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه نهایت استفاده را ببرند. اما بازگشت روسیه به منطقه در پی روی کار آمدن پوتین شرایط بازی بزرگ جدید را پیچیده‌تر کرده و کشورهای منطقه نیز از یک‌سو خواهان حفظ و افزایش استقلال خود از روسیه هستند و از بازگشت دوباره روسیه و تسلطش بر منطقه هراسان هستند، از حضور نیروهای فرامنطقه‌ای برای ایجاد تعادل با روسیه استقبال می‌کنند اما از سوی دیگر می‌دانند که در مواقع حساس تنها می‌توانند روی کمک روسیه حساب کنند که نمونه آن حادثه اندیجان سال ۲۰۰۵ بود که ازبکستان تنها از حمایت روسیه بهره‌مند شد. اما به هر حال دو نیروی اصلی متضاد را در آسیای مرکزی می‌توان شناسایی کرد و آن هم دو نیروی روسیه و آمریکا هستند که سعی می‌کنند تا علاوه بر شکل‌دهی روابط دوجانبه، سازمان‌های منطقه‌ای متناسب با اهداف خود را شکل دهند و هم به تضعیف سازمان‌های رقیب بکوشند که نمونه آن سازمان متمایل به غرب گوام و سازمان کشورهای مستقل همسود مرتبط با روسیه است.

اما باید گفت که به‌نظر مانع اصلی همگرایی در منطقه مشکلات داخلی کشورها است که مهمترین آنها رژیم‌های غیر دموکراتیک و مکمل نبودن اقتصادها است که این مشکلات بسترساز حضور نیروهای خارجی و استفاده آنها از شرایط منطقه در جهت رسیدن به اهداف خود می‌شود.

۶- قدرت‌دانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از کارکنان کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه به‌دلیل همکاری‌شان در جمع‌آوری یافته‌های پژوهش حاضر، تشکر و قدرت‌دانی نمایند.

References

1. Abdollahkhani, Ali(2010); Theories of Security, Abrar Moaser Publication, Tehran [in Persian].
2. Abulhasan Shirazi, Habiballah(2000); United State's nation interest in competition with Russia in Central Asia, Central Asia and Caucasus studies Quarterly, Vol.9, 3rd Period, No.29, Tehran [in Persian].
3. Ahmadi Loforaki, Behzad & Mirazavi(2004); Guide to the Caspian region, Central Asia and Southern Caucasus, Abrar Moaser Publication, Tehran [in Persian].
4. Alison, Roy and Jonson, Lena(2003); Security in Central Asia: a new International Framework, translated to Persian by: Mohammadreza Dabiri, Political and International Studies Office, Tehran [in Persian].
5. Alison, Roy(2003); Regional Security and Defense Cooperation in Central Asia, Central Asia and Caucasus studies Quarterly, Vol 12, No,44, Tehran [in Persian].
6. Boher, Annete(2004); Regional Cooperation and new Geopolitics in Central Asia, Central Asia and Caucasus studies Quarterly, Vol.12, No,45, Tehran [in Persian].
7. Cantori, Louis & Spiegel, Steven L(1970); The International Politics of Regions, Prentice Hall & Englewood Cliffs, New jersey.
8. Dadandish, Parvin(2007); Geopolitical discourse in Central Asia: Interacting fields of Iran and Russia, Geopolitics Quarterly, Vol.3, No.1, Tehran [in Persian].
9. Dougherty , James & Pfaltzgraff, Robert (2004); Contending theories of international relation, translated to Persian by: Vahid Bozorgi & Alireza Tayeb, Ghoomes, Tehran [in Persian].
10. Duetsch, Karl & Nye, Joseph(1996); Theories of International Relation, translated to Persian by: Vahid Bozorgi, Jahad-e-daneshgahi, Tehran [in Persian].
11. Etzioni, Amitai (1965); Political Unification, Holt Rinehart and Winston, New York.
12. Ghasemi, Hakem & Nazari, Zahra(2011); Geopolitical Development in the Caspian region and the change role of the major powers in this region, Geopolitics Quarterly, Vol7 , No.3, Tehran [in Persian].
13. Ghavam, Abdolali(1982); Principles of Foreign Policy and International Politics, SAMT Publications, Tehran [in Persian]
14. Haas, Ernest B (1958); The uniting of Europe, Stanford University Press, Stanford.
15. Haas, Ernest B (1964); Beyond the Nation-State, Stanford University Press, Stanford.

16. Hatami, Tooraj(2003); collision of Russian and American interest in central Asia, Khorzan Publication, Tehran [in Persian].
17. Kasaei, Alireza(2004); The Water Crisis in Central Asia and the change in foreign policy, Central Asia and Caucasus studies Quarterly, Vol.12, No,48, Tehran [in Persian].
18. Koolaei, Elaheh(2000); ECO and Regional Integration, Central for Scientific Research and Middle East Strategic Studies, Tehran [in Persian].
19. Koolaei, Elaheh(2009); New Great Game in Central Asia, Ministry of Foreign Affairs Publication, Tehran [in Persian].
20. Koolaei, Elaheh(2010); Politics and Government in Central Eurasia, Samt, Tehran [in Persian].
21. Oliker, Olga(2003); Fault lines of conflict in Central Asia and the South Caucasus, translated to Persian by: Mahmoodreza Golshanpazhooh, Abrar Moaser Publication, Tehran [in Persian].
22. Omidi, Ali(2009); Regionalism in Asia: ASEAN, SAARC & ECO, Ministry of Foreign Affairs Publication, Tehran [in Persian].
23. Pishdad, Saeed(2004); Integration in the Economic Cooperation Organization, Center of Islam and Iran, Tehran [in Persian].
24. Rezaei Eskandari, Davood(2011); Integration in the global economy and the uneven performance of the Central Asian countries in achieving the Millennium Development Goals, Journal of Central Eurasia, Vol.4, No,8, Tehran [in Persian].
25. Saeedkolahi, Hassan; Central Asia: Competition of China and America-NATO, Strategic Studies, No.38, Tehran [in Persian].
26. Singh Roy, Meena(2001); India's strategic interests in Central Asia, translated to Persian by: Esmail Shafiee, Central Asia and Caucasus studies Quarterly, No,36, Tehran [in Persian].
27. Talebifar, Abbas & Jafari Paskiani, Siavash(2008); Shanghai Cooperation Organization and the issue of Iran Membership, National Geographical Organization, Tehran [in Persian].
28. The Europa World Year Book (2011); Vol.2, Routledge, London.
29. World Development Indicators 2009, Green Press, Washington DC.
30. www.Cia.gov/library/publication/the-world-factbook.
31. www.Eco.ac.ir.
32. www.State.gov.
33. Yazdani, Enayatollah & Tuiserkani, Mojtaba & Moradi, Soosan(2007); Defining geopolitical power competition; Case Study: New Great Game in Central Eurasia, Geopolitics Quarterly, Vol3 , No.3, Tehran [in Persian].